

خلفاء در قلمرو

آل بویه

بقلم

مفتی مدرس چهارم

هرگاه در کتابهای معتبر
محققان بزرگ تاریخ نگاه کنیم
خواهیم دانست نفوذ و قدرت ایران
در دوره‌های حکومت عربی و
خلافت‌های اسلامی بسیار بوده
و نقش ایرانیان در برانداختن
بساط خلیفه اسلام و استقرار
حکومت عباسیان نمودار شده است
اعراب هم چون مردی و بزرگواری
را از بزرگان ایران میدیدند و
میشنیدند ، از بی کفایتی و سست
عنصری هم نژادان خود بستوه
می آمده و دست یاری و کمک
بسوی شهریاران ایران دراز
میکردند و در گوشه و کنار تاریخ
عرب و اسلام نمونه‌های زنده و
درخشانی از تجلیات روح ایرانی
بچشم می‌خورند و مورخان آن حوادث

را در تاریخ ثبت نمودند. شهر یاری دیالمه در نیمه دوم خلافت عباسیان شاهد زنده این مدعی است، این دوره از سال سیمصدوسی و چهار تا چهارصد و چهل و هفت هجری ادامه داشت. پنج تن از خلفای عباسی باین ترتیب: ۱- المستکفی ۲ - المطیع ۳ - الطائع ۴ - القادر ۵ - القائم بهمراهی و مساعدت ایرانیان در بغداد خلافت عربی اسلامی داشتند.

آشنائی بتاریخ این دوره بستگی بروشن شدن اوضاع و احوال شهریاران دیلمی دارد که سالیان دراز، یعنی صد و سیزده سال در عراق عرب سلطنت و قدرت داشتند. هر چه میخواستند انجام میدادند و آنچه مایل نبودند در قلمرو سلطنتشان صورت نمیگرفت.

دیلمیان کیستند؟ همه میدانیم که بلاد دیلم یا گیلان در جنوب بحر خزر قرار دارد و کوه های دیلمان در آنجا است، قصبه معروفش در آن زمان رودبار بود و مورخان و جغرافیدانهای مشهور در کتابهای تاریخی و جغرافیائی خود از آن سامان بسیار نام برده اند، چه بزرگانی از آن دیار ظهور کرده اند که در راه فرهنگ ایران خدمات ارزنده انجام دادند و نامشان در تذکره ها ثبت شده است، مردم آنجا را دیلمی یا گیلانی میگفتند و هنگامی که غالب نقاط ایران دین اسلام را پذیرفتند، دیلمیان بمقررات حکومت اسلامی آنطور که خواسته اعراب بود سر تسلیم فرود نیاموردند و بهمان آئین و کیش نیانگان خود باقی ماندند.

در زمان حکومت اسلامی در قرون وسطی از شجاعت نژاد ایشان چیزی کاسته نشد، همان روح شجاعت و جوانمردی و خون آریائی خود را نیز حفظ نمودند و بحفظ شعائر ملی ایران فوق العاده پای بند بودند. مازندران که در همسایگی گیلان است بیشتر مردمش مسلمان شدند با این وصف دوستی و داد و ستد مابین گیلان و طبرستان برقرار بود، چون هر دو ناحیه از لحاظ آب و هوا، موقعیت جغرافیائی طبیعی و اقتصادی نزدیک بیسکدیگر داشته و دارند، از این جهت روابط اجتماعی نزدیکی باهم داشتند. از طرف دیگر نفوذ عربها در آنجا اندک بود، با آنکه گیلان زیر قدرت و نفوذ حکومت عباسیان نبود دیالمه نمیخواستند بکشورهای عربی حمله کنند؛ مسلمانان هم در فکر نفوذ

در آن دیار نبودند، چون گمان میکردند که نمیتوانند کیلان و مازندران را بتصرف خود در آورند، چه شکست هم اسباب ناتوانی و رسوائی حکومت و خلافت عباسیان را فراهم میساخت، تا آنکه حادثه محمد بن طاهر اتفاق افتاد و بعضی از مرزهای طبرستان نزدیک گردید، در این میان هم حکومت مرداو بیج استقرار یافت.

سه نفر از بزرگان دیلم که از سران سپاه آن دیار بودند پریشان احوال شدند و بسوی او شتافتند. نام این مردان نامی این بود: علی، حسن، احمد. این سه تن از سران لشکر و از فرزندان بویه دیلمی بودند. همراه ایشان گروهی از نظامیان بودند که همه آنان از این سه افسر پاك و رشید ایرانی نیکی‌ها دیدند و رهبری سه برادر را از جان و دل باور داشتند و ترجیح دادند که پیرو حکومت ایرانی شده و از زیر فشار حکومت عربی بیرون آیند، چه خلافت عباسی جز نام و نشانی نبود. دستگاه خلافت بغداد قدرتی نداشت که بامور کشور داری و آئین سیاست رسیدگی کند، هیچ گردنکشی زیر بار حکومت عباسیان نمیرفت، هوشیاران ایرانی از این فرصت استفاده کردند و بساط شهریاری را در پای تخت عالم عرب بغداد بنا نهادند.

این سه برادر ایرانی اساس **خاندان دیلمی** را تأسیس کردند و کشور عراق و اطراف آن سامان را که عربی زبان شده بود بتصرف خود در آوردند. این عصر را مورخان دوره دوم خلافت عباسی نامیده‌اند، چون خلافت اسلامی در حقیقت بدست نژاد پاك ایرانی افتاد. هنگامیکه شأن و شوکت دودمان بویه زیاد گشت، نژاد پاك و عالی ایشان نمودار شد، تا آنجا که ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی کتابی درباره نژاد آل بویه بنام «تاج»^۱ تألیف نمود و سلسله نسب دیلمیان را به بهرام گور رسانید ابواسحق صابی از بزرگان و دانشمندان عربی زبان بود و مجموعه منشآتش را چون ورق زرد ابی نامی عرب هنوز دست بدست می‌برند. در اثر تألیف و انتشار این کتاب نفوذ معنوی و سیاسی ایرانی در جهان عرب زیاد شد و چون عربها داستانها و ماجراهای از بزرگان ایرانی و شهریاران باستانی شنیده بودند

۱- مجموعه رسائل صابی از دانشمندان صاحب کتاب.

همه جا از تبار کسری و عدالت او صحبت میشد، همه از بهرام گور و پرورش وی در عالم عرب افسانه ها میگفتند.

ابوریحان بیرونی دانشمند نامی گوید شجره آل بویه وقتی پیدا شد که دیلمیان باوج قدرت رسیده بودند، و گرنه آنان مردمی نبودند که سلسله نسب خود را نگاهداری و ثبت نمایند. آیا این اظهار عقیده محقق بیرونی در اثر تأثیر دستگاه غزنویان نبود؛ چه بیرونی مدتی از خان نعمتشان بر خوردار بود. آنچه مسلم است آل بویه از روستازادگان دیلمان و مردمی کوه نشین و پاک نژاد بودند. از وقایع مهم این زمان کشته شدن مرداویج در سال سیصد و بیست و سه هجری است. سپاهیان که بیشتر ترک زبان بودند بوی شوریدند چه مرداویج با آنان بدرفتار و خشن بود. آل بویه از این حادثه پند گرفتند و مهربانی و بزرگواری را وسیله پیشرفت کار و هدف های سیاسی خود قرار داده و از این راه حداکثر استفاده را نمودند. از جریانه ها و حوادثی که در عالم عرب و حکومت عباسیان اتفاق می افتاد بهره مند گشته توانستند با نیروی تدبیر و هوش سرشار خود اعرابی را که از دستگاه خلافت بغداد ناراضی بودند بسوی خودشان جلب نمایند و دامنه قدرت و شهر یاری ایران را تا آنجا گسترش دادند که خلیفه عباسی در بغداد باز یچه دستشان شد. عربها هم چون از خان نعمت ایرانیان بر خوردار میشدند، تعصب کمتری نسبت به خلافت و دستگاه عباسیان داشتند هنگامی که ایرانیان هوشمند آهنگ تصرف عراق عرب را در سر می پروراندند بیشتر اعراب و ساکنان آن سامان از دستگاه خلافت و حکومت عباسیان ناراضی شده بودند و عجیب اینکه خلفا هم نمیتوانستند قدرت کامل را در دست بگیرند. اختلافات داخلی عالم عرب ایرانیان را وادار نمود که بسوی عراق رهسپار شوند و بساط شهر یاری ایرانی را در بغداد برقرار سازند. در نتیجه کشته شدن مرداویج، حسن بن بویه که در نزدی گروکان بود آزاد گشت و بسوی برادر فارس شتافت.

در آن عصر سه نیروی نظامی در ایران بود:

- ۱ - نیروی علی بن بویه در فارس.
- ۲ - نیروی وشمگیر ابن شیرویه در ری.

۳ - نیروی سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر .

اینان حکومت و قدرت سلطنت را در دست داشتند و تمام این نیروها ایرانی بودند. قدرت نظامی خلیفه عباسی روز بروز ناتوانتر میشد و نمی توانست خوزستان را اداره کند چه رسد باینکه بشهرها و استانهای دیگر پیشروی نماید. نیروی آل بویه روز بروز نیرومندتر میشد . حسن بن بویه بسوی گیلان و مازندران شتافت و سپاهیان را فرماندهی ورهبری کرد و اصفهان را بتصرف درآورد و باوشمگیرزیاری در نبرد شد . اصفهان ، همدان ، قم ، کاشان ، کرج ، ری و قزوین را گرفت و بر آن شهرها قدرت و سلطنت یافت و پس از جنگ و نبردهای بسیار و شمشگیر را از عرصه قدرت و حکومت دور افکند . در آن هنگام که علی سلطنت فارس را داشت تصمیم گرفت که قدرتش را تا باهواز و عراق گسترش دهد ، چه میدانست که خلیفه عباسی در بغداد ناتوان شده قادر به اداره حکومت در دیار عرب نیست .

برادرش سرگرم حکومت گیلان و طبرستان بود . برادر کوچک هم (احمد) چون کاری نداشت او را رهسپار اهواز کرد . پس از نبردهای بسیار آن دیار را گرفت و فرمانده آن جا بسوی واسط فراری گشت. مهمترین هدف خاندان بویه سلطنت در عراق عرب بود. پس از آنکه ایرانیان شهر واسط را گرفتند ، احمد بن بویه به واسط شتافت و بمردمداری و آسایش اهالی پرداخت ، در آن هنگام سپاهیان بغداد بشهریار ایرانی نوشتند که بسوی بغداد پیشروی کند و همه عراق عرب را در قلمرو حکومت خود درآورد و مردم را از زیر فشار جور و ستم عربها برهاند .

شیعیان نجف و کربلا ، آرزو داشتند که شهریار شیعه برایشان حکومت و سلطنت نماید . عشایر سلحشور ناحیه فرات هم این آرزو را داشتند ، چه بخاندان علی مرتضی (ع) ارادت می ورزیدند و میخواستند خلافت اسلامی و قدرت سلطنت در دست پیروان شیعه باشد ، نه آنکه دشمنان خاندان رسالت بر آنان حکومت و سلطنت یابند . زمینه که فراهم گشت شهریار ایرانی بسوی

بغداد رهسپار و در یازدهم جمادی الاولی سیصدوسی و چهار هجری وارد بغداد شد. خلیفه در آن وقت «المستکفی بالله» بود. او شهریار دیلمی را دیدار کرد و گرامیش داشت. احمد دیلمی با مقام خلافت پیمان بست و هر دو سوگند خوردند که خلافت اسلامی در دست خلیفه باشد و احمد آل بویه در عراق سلطنت کند، در این روز خلیفه این سه لقب بزرگ را به سه برادران ایرانی بخشید:

۱ - شهریار فارس ملقب بعمادالدوله شد که بزرگترین برادران بویه بود.

۲ - شهریار ری و جبال که حسن بود ملقب برکنالدوله شد.

۳ - احمد شهریار عراق عرب ملقب بمعزالدوله گشت. خلیفه دستور داد که سکه ها بنام این شهریاران ایرانی زدند و القابشان را در سکه ها نقش کردند. بگواهی محققان تاریخ از این روز که دوره دوم خلافت عباسیان آغاز گشت، در حقیقت تاریخ سقوط آن بود. قدرت از دست خلافت عربی گرفته شد و سلطنت عراق در دست شهریار ایرانی قرار گرفت. از آن تاریخ خلیفه عباسی تنها رئیس مذهبی و تشریفاتی شد، نه می توانست فرمانی صادر نماید، نه کاری از دستش ساخته بود و نه وزیری داشت که حکم کند، تنها دبیری به همراه خلیفه بغداد بود که نامه نگار بود. وزارت، قدرت، سلطنت در دست معزالدوله افتاد. معزالدوله در نظر داشت که نام خلافت را از عباسیان سلب کند و مقام خلافت را بدست علویان بسپارد، چه آل بویه شیعه زیدی بودند. تعلیمات اسلامی که بدیلمیان رسیده بود بوسیله حسن بن زید بود، پس از آن انتشار اسلام بدست «حسن اطروش»^۱ در مازندران و گیلان انتشار یافت. هر دو اینان زیدی مذهب بودند و از پیشوایان بزرگ مذهب زیدی بشمار می رفتند و معتقد بودند که عباسیان خلافت اسلامی را غصب کرده اند و از خاندان علی که شایستگی خلافت داشتند، به نیرنگ و تزویر و با کشت و کشتار خلافت را بناحق ربوده اند، این عقیده مذهب شیعه

۱ - یکی از امامان زیدیه میباشد.

زیدیه^۱ و مذهب جعفری است. آل بویه و شیعیان علی (ع) این گونه آراء و معتقدات را دامن میزدند تا نفوذ دیلمیان زیادتر شده و نفوذ عربها که بنام خلافت اسلامی حکومت می کردند روز بروز ضعیف تر شود، ولی بعضی از خاصان معزالدوله شهریار ایرانی را از این اندیشه بازداشتند و باو گفتند اکنون خلیفه بهمراه شماست و بدون اجازه کاری نمی کند. با آنکه معتقد هستند که شایستگی خلافت اسلامی را ندارند اگر فرمان بکشتن خلیفه عباسی دهید وی را خواهند کشت و خویش را برای رضایت خاطر شما حلال میدانند، ولی هر گاه بخواهید بایکی از علویان همنشین شوید و او را خلیفه اسلام نمائید، هر آینه خلیفه علوی فرمان بکشتنتان دهد، شمارا خواهند کشت. چه همه بعلویان عقیده و دل بستگی دارند. بیائید از این اندیشه منصرف شوید که مصلحت شما در کشتن خلیفه عباسی نیست. معزالدوله این نظر را پسندید، تصمیم گرفته شد که خلافت در دست عباسیان باشد تا خودش هم در شهر یاری عراق باقی بماند، در آن زمان ترك زبان ها و ایرانیان به خصوص دیلمیان مانند سیل بعراق عرب می رفتند. بیشتر کارها در دست ایرانیان بود، اعراب هم خوش رفتار شده بودند و دیگر صحبت عرب و عجم نبود و بایرانیان نظر خوشی داشتند. در آن روزگار عراق عرب از آن ایرانیان و شهریار آن دیلمی بود و در همه مسجدها و تکیه ها اول بنام خلیفه عباسی پس از آن بنام شهریار ایرانی و سپس بنام دیگری خطبه خوانده میشد. استانهای فارس و اهواز از آن علی بن بویه ملقب بعمادالدوله بود اول بنام خلیفه و بعد بنام وی خطبه خوانده میشد. گرگان و مازندران مابین و شمشک و رین شیرویه و رکن الدوله دیلمی و سامانیان در نبرد دو کشمکش سیاسی و جنگی بود. خراسان و ماوراءالنهر که از آن سامانیان و پایتخت آن بخارا بود، بنام خلیفه عباسی خطبه می خواندند. خلیفه دیگر نام تشریفاتی شده بود و هیچ ارزش سیاسی و اجتماعی نداشت. آل بویه قدرت و سلطنت ایران و عراق

۱- زیدیه: اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین بن زین العابدین بجای امام محمد باقر پسر دیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود، زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده اند. «خاندان نوبختی» تألیف شادروان عباس اقبال - چاپ تهران.

عرب را در دست داشتند و چون شیعه زیدی بودند کم کم تعصب عربی را از میان برداشتند و همه چیز را رنگ ایرانی دادند. اقلیت های مذهبی در دیار عرب با ایرانیان همکاری میکردند و بخصوص از شهریاران ایرانی کمک میگرفتند. چنانکه اشارت شد، ابوالسحق صابی با آنکه مسلمان نبود در بغداد کتابی^۱ درباره شجره آل بویه نوشت.

ایرانیان کشور پهناور عباسیان را تجزیه کردند. بقول مورخان بزرگ دیگر قدرت در دست عرب و تعصب عربی نبود. در قلمرو خلافت عباسی همه نیروها و سلطنت در دست شهریار ایرانی بود. دیلمیان بالاترین نفوذ را داشتند و هر چه میخواستند در عراق عرب انجام میدادند. پس از قدرت یافتن معزالدوله در بغداد دوره خلافت «المستکفی» در زمان آل بویه پیش از چهل روز نکشید. شهریار همشمند ایرانی خلیفه بغداد را عزل کرد و او را از مقام خلافت پائین آورد. وی را متهم نمود که علیه او نیرنگ و خدعه زده است. ناچار تصمیم بر عزلش گرفت. در پی فرصت بود تا در بیست و دوم جمادی الآخر سیصدوسی و چهار هجری مجلسی در بغداد آراستند، خلیفه عباسی و مردم حاضر شدند، نماینده ای از خراسان حضور بهم رسانید، آنگاه دو نفر از بزرگان دیلم ناگهان فریاد کشیدند که برای خلیفه دیگر دستی نیست. خلیفه خیال کرد آن دو ایرانی بهواخواهی وی فغان زدند و می خواهند دستش را برسم روحانیت بوسه زنند.

دستش را بسوی آنان دراز کرد. خلیفه را از تخت خلافت بزیر افکندند و عمامه اش را برگردنش آویختند. ناگاه معزالدوله برخاست. هنگامه ای برپا گشت، مردم پریشان شدند و اموال را به بیغما بردند. ایرانیان خلیفه بغداد را پیاده بسوی خانه معزالدوله کشیدند. کاخ خلافت عباسی را بتاراج بردند و دیگر چیزهای باقی نگذاشتند و دبیر مخصوص خلافت را دستگیر کردند. مدت خلافت «المستکفی بالله» یک سال و چهار ماه بود. (که ۴۰ روز آن در زمان شهریار آل بویه بوده است).

در این ماجرا نقش علویان و ایرانیان در عزل خلیفه عباسی نمودار شد. نیروی هوش سرشار و فرهنگ ایرانی بساط خلافت عباسیان را متزلزل کرد. دیگر «گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم زند». «المطیع را که نامش فضل و پسر عموی المستکفی بود بمیان آوردند، در دوازدهم جمادی الاخر سیصد و سی و چهار هجری برابر نهمصد و چهل و شش میلادی پیمان خلافت با وی بستند. تا نیمه ذی القعدة سیصد و شصت و سه هجری برابر نهمصد و هفتاد و چهار میلادی خلیفه شد. مدت خلافت او بیست و نه سال و پنج ماه بود. او هم از خود اختیاری نداشت، همه قدرت و سلطنت مانند سابق در دست شهریاران آل بویه بود. در زمان معزالدوله اختلافات مذهبی در عراق زیاد شد چه بیشتر مردم بغداد اهل سنت و جماعت بودند.

در هیجدهم ذی حجة معزالدوله شهریار ایرانی در عراق عرب فرمان داد در کوی و برزن آذین بستند، در شهر بانی بغداد مراسم آتش بازی برپا ساختند، ابراز شادمانی نمودند و مانند سایر اعیاد بامر پادشاه جشنها برپا ساختند چه عید غدیر خم بود. طیلها، نقارهها و شیپورها نواختند^۱. از همان روز تا کنون این مراسم در عراق عرب و سایر نقاط برای شیعیان برپا و شهریاران ایران آن یادگار شهریاران دیالمه را نگاه داشتند.

در نخستین سال شهریاری معزالدوله در عراق عرب ناصرالدوله حمدان از موصل بسوی شرق بغداد مسلط شد و نزدیک بود که معزالدوله را از پادر آورد، ولی نیرنگ شهریار دیلمی ناصرالدوله را شکست داد، ناچار پا بفرار گذاشت و سپاهیان دیلم آن سامان را تاراج کردند. ده هزار دینار به یغما برده شد و بسیاری از مردم کشته شدند. حاکم موصل ناچار شد که با معزالدوله از در صلح درآید و اشغال غارت شده را نیز به وی تفویض نمود بشرط آنکه او دیگر دست تعرض دراز نکند معزالدوله هم قبول نمود و پیمان بسته شد.

در سال سیصد و سی و هفت هجری معزالدوله بسوی موصل شتافت تا آن سامان

۱ - محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ص ۳۸۲ چاپ مصر.

را در قلمرو حکومت و سلطنت خود آورد ، او تصمیم گرفته بود آنچه را که در زیر قدرت و حکمرانی ناصرالدوله بود تصرف نماید ، ولی خبر ناگهانی از رکنالدوله برادرش به بغداد رسید که سپاه سامانیان بسوی گرگان و ری شتافته و از برادر خود یاری و سپاهی خواست. معزالدوله ناچار از در صلح وارد شد نامه ها و فرستادگانی بین بغداد و موصل فرستاده شد و قرار بر این گذاشتند که ناصرالدوله بر موصل و شام حکومت کند و همه ساله هشت هزار درهم برای شهریار ایرانی ببغداد بفرستد و در تمام شهرها ، روستاها و قلمرو حکومت خود خطبه بنام سه شهریار ایرانی بخوانند ، آنگاه معزالدوله رهسپار بغداد شد. و پس از آنکه مدتی از آن واقعه تاریخی گذشت و قدرت و سلطنت معزالدوله در عراق عرب استقرار یافت باز هم خواست انتقام از ناصرالدوله بگیرد و حکومت موصل را ضمیمه بغداد سازد ، ناصرالدوله ناچار از در صلح درآمد و تضمین کرد که خراجی تقدیم شهریار دیلمی نماید معزالدوله قبول نمود ، ولی ناصرالدوله بعهد خود وفا نکرد . در سال سیصد و چهل و هفت هجری معزالدوله بسوی موصل حرکت کرد و ناصرالدوله ناچار به عقب نشینی گردید و آن دیار را معزالدوله در قلمرو حکومت خود قرار داد ، حاکم موصل ناچار به نزد برادرش سیف الدوله بحلب شتافت. برادر وی را گرامی داشت و به نزد معزالدوله فرستاد که از در آشتی در آیند ، معزالدوله ضمانت ها و پیمان های ناصرالدوله را که چند مرتبه برخلاف عهد و پیمان رفتار کرده بود باور نداشت. سیف الدوله شهریار حلب ضامن شد که موصل را به برادرش برگرداند ، در عوض یک میلیون و نهصد هزار درهم به شهریار دیلمی پرداخت کنند ، این واقعه در محرم سیصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاد. معزالدوله این صلح را قبول کرد و بسوی بغداد بازگشت ، ناصرالدوله هم دوباره بحکومت موصل منصوب شد . اینجا است که نقش بزرگان ایران نمودار میشود که چگونه بر عراق عرب حکومت و سلطنت کردند .

در آن زمان امیر بصره ابوالقاسم بریدی بود که بنام معزالدوله حکومت میکرد .

ولی مایل بود که بصره را استقلال دهد، از این جهت از پرداخت مالیات خودداری میکرد. معزالدوله سپاهی به بصره فرستاد و جنگ بین آنان اتفاق افتاد. در سال سیصد و بیست و شش هجری معزالدوله تصمیم گرفت نواحی دیگر از اطراف بصره را در قلمرو حکومت و قدرت خود در آورد. از این روی شخصاً رهسپار آن جاشد. امیر آن سامان زیر بار نپذیرفت. قرمطی‌ها نمی‌خواستند معزالدوله آن دیار را تصرف کند و توجهی به پیام‌ها و فرستاده‌های او نداشتند. هنگامی که شهریار ایرانی شروع به پیشروی کرد سپاهیان آن سامان بسوی شتافتند و از جان و دل فرمانش را پذیرفتند، ناچار امیر عرب فرار کرد و پناهنده قرمطی‌ها شد. معزالدوله بصره را به حکومت خود افزود و چون با قرامطه بدرفتاری می‌کردند و اختلاف مذهبی داشتند، در سال سیصد و چهل و یک هجری باز به بصره تاختند. در این نوبت قدرت نظامی سپاهیان عمان نیز بکمک قرمطی‌ها شتافت. ولی مردم بصره مقاومت کردند. این استقامت و پیروزی بیشتر در اثر حسن تدبیر وزیر معزالدوله «مهلبی» بود که خود از جرگه شیعیان بشمار میرفت. معزالدوله بکمک مردم بصره قرمطی‌ها را شکست داد و آنها ناچار بعقب نشینی شدند. معزالدوله که مرگ را نزدیک دید وصیت نمود که فرزندش بختیار بجایش در بغداد شهریار شود و اطاعت از امر عمومی خود «رکن‌الدوله» شهریار فارس بنماید و در هر چیز با وی مشورت کند هم‌چنین از دستور «عضدالدوله» اطاعت نماید چه بزرگتر از اوست و در سیاست ورزیده‌تر از سایر دیلمیان بود.

در سال سیصد و سی و هشت هجری حوادثی در استخر اتفاق افتاد از جمله بهنگام وفات عمادالدوله علی بن بویه چون پسری نداشت ناچار از برادرش رکن‌الدوله درخواست نمود که فرزندش خسرو ملقب بعضدالدوله را روانه

۱ - قرامطه: از فرق اسماعیلی و از غلام اصحاب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه فائل نامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بر نده بودن و منتظر قیام او. این فرقه می‌گفتند که نبوت رسول (ص) بعد از عید غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابیطالب گردیده. (فرق ص ۶۱ تألیف ابلیس ص ۱۱۰، مقالات اشرفی ص ۲۶ و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره) (کتاب خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال - چاپ تهران).

فارس کنتاوی را ولیعهد خود نماید. در هنگام وفات عضدالدوله حکومت فارس را در دست گرفت، در این اوضاع و احوال «امیر امیران» حسن رکنالدوله شد. دومین شهریار دیالمه در عراق عرب «عزالدوله» بختیار بود. بختیار که فرزند معزالدوله بود پس از وفات پدر شهریار عراق شد. سلطنت وی تا سال سیصد و شصت و هفت هجری طول کشید، مدت حکومت وی در قلمرو عراق عرب یازده سال بود و هفت سال آن را با دوره خلافت «المطیع» مشترك بود. مورخان نوشته اند که «المطیع» در دوره خلافت کاری انجام نداد که تاریخ آن را ثبت نماید، یکی از سرداران آل بویه اشارت نمود که خلیفه عباسی از خلافت عزل شود. خلیفه چاره ای جز تسلیم نداشت و عاقبت در نیمه ذی القعدة سیصد و شصت و سه هجری معزول شد و با ابوالفضل عبدالکریم «الطائع» بامر الله فرزند «المطیع» پیمان خلافت بستند. دوره خلافت «الطائع» تا بیست و یکم رجب سال سیصد و هشتاد و یک بود که وی را پس از هفده سال و هشت ماه و شش روز خلافت بر انداختند. در مدت خلافت «الطائع» خلیفه عباسی در بغداد، سلطنت و قدرت شهر یاری در دست پنج تن از بزرگان دیلمی بود. بدین ترتیب:

- ۱- عزالدوله بختیار بن معزالدوله تا سال ۳۶۷.
- ۲- عضدالدوله فنا خسرو بن رکنالدوله حسن بن بویه تا سال ۳۷۲ ه. ق.
- ۳- صمصامالدوله ابوالجار مرزبان بن عضدالدوله تا سال ۳۷۶ ه. ق.
- ۴- شرفالدوله ابوالفوارس فرزند عضدالدوله تا سال ۳۷۹ ه. ق.
- ۵- بهاءالدوله ابونصر فیروز بن عضدالدوله دیلمی.

در آن مدت فارس، اهواز، ری، گیلان، مازندران و عراق عرب در دست آل بویه بود.

در آن هنگام که «الطائع» خلیفه شد، کار بختیار سخت آشفته گردید و اختلافات میان اهل تسنن و شیعه بالا گرفت.

چون اختلافات مذهبی در بغداد زیاد شد، ماجراجویان که بازار آشفته می جستند، آتش انقلاب را دامن می زدند و خون ها ریخته شد، محله کرخ بغداد را که شیعه نشین بود سوزانیدند. نفوذ غیر شیعه زیاد شد و بختیار به ناچار نامه ای بعموی خود «رکنالدوله» باصفهان نوشت و هم چنین از

پسر عموی خود «عضدالدوله» خواست که وی را کمک و یاری نماید. رکنالدوله سپاهی به‌مراه وزیر باتدبیر خود «ابن‌العمید» به بغداد فرستاد، ولی عضدالدوله مایل بود که شهریار عراق عرب شود، از این جهت بختیار را در تنگنا گذاشت. بختیار بارها از وی کمک خواست، پس از مدتی که گذشت «عضدالدوله» دانست که اینک هنگام سفر بسوی عراق است. در ظاهر بیاری «بختیار» شتافت ولی در نهنان خواست سلطنت و شهر یاری عراق را در دست خود گیرد سپس بسوی «باسط» رفت و از آنجا به بغداد رهسپار گشت و در چهاردهم جمادی الاول سال سیصد و شصت و چهار هجری بر سپاهیان حکومت وقت غلبه کرد و فاتحانه وارد بغداد شد. عضدالدوله از موقعیت استفاده نموده سپاهیان را علیه بختیار شوراند نظامیان هم بر طبق دستور «عضدالدوله» علیه بختیار شوریدند. بختیار نتوانست سپاهیان را آرام و خاموش کند بویژه که دیگر در اداره کردن امور ناتوان شده بود. عضدالدوله به بختیار اشارت نمود که بشکایت نظامیان توجهی ننموده و شدت عمل بکار برد. چند روز بحران سیاسی و نظامی در بغداد حکمفرما بود تا عضدالدوله «بختیار» و برادرانش را برکنار نموده و چنین وانمود کرد که خودش استعفا داده است.

آنگاه عضدالدوله به نظامیان نویدها داد که بخشش‌ها خواهد کرد. خلیفه عباسی هم که از بختیار نفرت داشت و کاری هم نمی‌توانست انجام دهد، این ماجرا را به‌سود خود پنداشت، غافل از آنکه عضدالدوله میخواست سلطنت کند و خلافت را باز بچه می‌پنداشت. در این هنگامه عضدالدوله خلیفه عباسی را ملاقات کرد و تشریفات احترام به خلیفه را ظاهراً برای نیل به هدف‌های عالی بعدی انجام داد. خبر این ماجراها بر رکنالدوله رسید، دبیر مخصوص و وزیر بختیار هم گزارش‌ها را بوی رسانیده بودند. شهریار دیلمی از «عضدالدوله» رنجید و به تدارک سپاه پرداخت تا با وی در نبرد شود. رکنالدوله پیک مخصوص به‌نزد بختیار روانه نمود که اورا یاری خواهد کرد و بزودی بعراق خواهد شتافت و عضدالدوله را بیرون خواهد کرد. این پیام‌ها و خبرها که بعضدالدوله رسید پریشان خاطر گشت، چه دیگر

نمی توانست کاری صورت دهد، میدانست که رکن الدوله برادرزاده خود را دوست دارد و ناچار شد که بختیار را مجدداً بخاطر مصالح سیاسی بشهریاری عراق منصوب دارد و خود رهسپار فارس شود ولی این ماجرا زیاد طول نکشید و رکن الدوله در سال چهارصد و شصت و شش وفات یافت و فرزندش عضدالدوله که فرزند و ولیعهد وی نیز بود به سلطنت رسید، آنگاه آهنگ عراق کرد و پیک مخصوص برای بختیار فرستاد که از وی اطاعت کند و اگر مطیع دربار ایران نباشد بزودی بسوی عراق لشکر خواهد کشید. بختیار از روی ناچاری قبول کرد و وزیر خود «امیر محمد» را که سابقاً نزد رکن الدوله از عضدالدوله سعایت ها کرده بود، تسلیم وی نمود.

عضدالدوله دیلمی تنها شهریار ایرانی بود که برای نخستین بار در دوره خلافت عباسی خطبه بنام وی خواندند.

«عضدالدوله» دستور داد که وزیر نیرنگ باز دربار «بختیار» را کشتند و بریل بغداد آویزان کردند. این ماجرا در سال سیصد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد و از آن پس عراق جزو قلمرو عضدالدوله گردید و روز بروز بر قدرت و نفوذ وی در قلمرو عالم عرب افزوده میشد، سپس آهنگ موصل نمود و آنجا را تصرف کرد و دولت حمدانی را منقرض نمود. شهریار دیلمی در همه جا با پیروزی روبرو میشد و اورنگ شهریاری ایران را در قلب نواحی عربی برمی افراشت.

سپاهیان او تمام دیار بکر و ربیع را بتصرف درآوردند و پیشروی کردند و قدرت و سلطنت عضدالدوله زیاد گردید و در غالب نواحی عرب نشین عظمت ایران نمایانده شد.

در سال دویست و هفتاد و یک هجری گریان را هم از قابوس و شمگیر زیاری گرفت و بتصرف خود درآورد.

عضدالدوله همه ساله اموال بسیاری بنام صدقه جاری به قضات و مردمی که مورد اعتماد عمومی بودند می سپرد تا به مستحقان به پردازند.

همچنان بکار کنان دولت که بی‌نوامی شدند بخشش‌های کرد. او در کارهای فرهنگی و نشر معارف زیاد کوشش کرد و مورخینی که درباره شاهان اسلامی نوشته‌اند نام او را بعنوان خدمت‌گزار دانش و فرهنگ ثبت کرده‌اند.

محققان مورخ نوشته‌اند که در دودمان آل بویه مانند «عضدالدوله» شهر یاری نمود که شهامت و جرئت اقدام داشته باشد، او شهر یاری خردمند و فاضل، مدبر و سیاستمدار و دوستدار فضیلت و در عین حال پر هیبت و باهمت بود و در موقع خود بخشش‌ها و کرم‌ها داشت، در کربلا و نجف بناها برپا ساخت و در عمران و آبادی عراق عرب کوشید، در اطراف شهر «مدینه» دیوار کشید تا شهر مقدس اسلامی از آسیب نگاهداری شود.

«عضدالدوله» در شوال سیصد و هفتاد و دو هجری وفات یافت و سپاهیان او پس از وفات عضدالدوله با فرزندش «مرزبان» ملقب به «صمصام الدوله» پیمان بستند در این زمان برادران و پسر عمو هادر شهرها و استانها پراکنده شدند. برادرش شرف الدوله در فارس بود. عمویش «مویدالدوله» گرگان را اداره می‌کرد. صمصام الدوله شهر یاری عراق عرب را داشت و بالاخره با برادرش «شرف الدوله» اختلاف پیدا کرد. موصل از دستش بیرون رفت و کرد ها آن جا را بتصرف در آوردند رئیس کردها در آن زمان شیجاع دوستک از کردهای حمیدی بود. در آغاز جنگ و نبرد بسیار در دیار بکر کرده بود و به شجاعت مشهور شده بود. او مرد نیرومندی بود.

او در نبردها شدت عمل داشت. در آن هنگام که عضدالدوله آن دیار را بتصرف در آورد آن سردار نامی کرد را احضار کرد و صلاح در آن دانست که وی را بدرزهای دیار بکر روانه سازد و در همانجا بماند. پس از وفات عضدالدوله دوستک کارش بالا گرفت و بیشتر نواحی دیار بکر را بتصرف در آورد. صمصام الدوله سپاهی بسوی دوستک فرستاد ولی شکست خورد و دوستک موصل را گرفت و بسوی بغداد رهسپار گشت. صمصام الدوله ترسیده دوباره سپاه بیاراست و در نزدیکی‌های موصل بهم برخورد کردند. قرارداد صلح مابین آنان بسته شد بشرط آنکه دیار بکر در دست کردها باشد و بغداد و سایر شهرهای عراق

در قلمرو شهریار دیلمی باقی بماند، مورخان بزرگ ثبت تاریخ نهموده اند که سبب بحران ها و آشوب ها این بود که «شرف الدوله» شهریار فارس می خواست اهواز و عراق را بتصرف خود در آورد و سپاهیانش در سال سیصد و هفتاد و پنج اهواز را گرفتند و آنجا را از دست برادرش حسن ملقب به تاج الدوله بیرون آورد، سپس آهنک بصره کرد و آن دیار را گرفت. خبر که بمصمصام الدوله رسید نمایندگان فرستاد تا صلح نمایند. قرار بر این شد تا خطبه هائی که در عراق عرب خوانده میشود نام «شرف الدوله» پیش از نام «مصمصام الدوله» برده شود و مصمصام الدوله نیابت «شرف الدوله دیلمی» را در عراق داشته باشد. بر این بنا قرار صلح را گذاشتند و کارها بجزریان افتاد. خطیب در عراق عرب نخست نام «شرف الدوله دیلمی» را در خطبه ها می برد تا اینکه ماجرا با آنجا کشید که «الطائع» خلیفه عباسی را از خلافت برانداختند.

هنگامی که نمایندگان رفتند که مراسم سوگند و فاداری انجام دهند، شرف الدوله از صلح منصرف گشت و آهنک بغداد کرد. زمانی که بشهر «واسط» رسید و آن دیار را بتصرف خود آورد، سپاهیان بر «مصمصام الدوله» در بغداد شوریدند. کار بروی سخت شد و ناچار تصمیم گرفت که به «شرف الدوله» ملحق شود و به اطاعت او در آید. شرف الدوله بسوی بغداد رفت. در رمضان سیصد و هفتاد و شش شهریار ایران وارد بغداد شد و عراق را در قلمرو سلطنت خود قرار داد. مدت شهریار یاری «مصمصام الدوله» در عراق سه سال و یازده ماه بود. از حوادث خاندان دیلمی در زمان موید الدوله بنر کن الدوله شهریار گرگان قدرت «فخر الدوله» بود که به نیروی سپاهیان ورزیده و حسن تدبیر وزیر خردمند خود «صاحب بن عباد» آن دیار را در قلمرو سلطنت خود در آورد.

پس از «مصمصام الدوله» دو سال و هشت ماه «شرف الدوله» شهریار بغداد بود. در آغاز کار در بغداد فتنه ها بر خاست و ماجرا به کشت و کشتارها کشیده شد. شرف الدوله کوشید تا دشمنی ها و کینه توزی ها را از میان براندازد، از صفات پسندیده وی یکی این بود که مردم را از بد گوئی به یکدیگر بازداشت.

مردم بغداد در زمان شهریاری او در آرامش بودند. شرف الدوله در جمادی الاخر سیصد و هفتاد و نه هجری وفات یافت. پس از وفات شرف الدوله برادرش «بهاء الدوله ابونصر دیلمی» شهریار عراق شد. در آغاز سلطنت کار اختلاف‌ها بالا کشید. مدت پنج روز کشت و کشتار اتفاق افتاد بهاء الدوله مصلحت را در آن دید که بهمراهی یک دسته از سپاهیان بر دیلمیان سخت‌گیری کند ناچار این زام را پسندید و شوکت و جلال دیلمیان از بین رفت تا کار به صلح انجامید و باختلافات داخلی خاتمه بخشید. مابین بهاء الدوله و خاندانش بر سر ثروت و ملک اختلاف افتاد، ولی بحسن تدبیر اختلاف خاموش شد. در سال سیصد و هشتاد و یک هجری بهاء الدوله شهریار ایرانی الطائع بالله خلیفه عباسیان را معزول کرد. چون گفته بودند ثروت بی کران دارد، نخست برای الطائع پیغام فرستادند که اجازه دهد شرفیاب حضور مبارک شوند و پیمان را تازه کنند و خلیفه هم اجازه ورود داد. همان طور که عادت خلیفه‌گری بود به نشست. بهاء الدوله با بسیاری از مردم وارد شدند، در آن هنگام بهاء الدوله زمین ادب را بوسید و بر کرسی نشست. ناگاه برخی از دیلمیان وارد شدند مانند اینکه می‌خواستند دست خلیفه را بوسه زنند، دستش را گرفتند و از سریر خلافت بزیرش افکندند. خلیفه همی گفت: انسا لله وانا الیه راجعون. عاجزانه کمک می‌خواست ولی در آن غوغای پر آشوب کسی با توجه نداشت. آنچه ذخیره از ثروت و اموال داشت از وی بستادند. شریف رضی بزرگترین روحانی مذهب جمعری (از شاعران و دانشمندان بنام عراق)، در آن زمان ماجرا را بشعر عربی سرود که از شاهکارهای ادبیات عرب بشمار میرود.

مطلع شعر این است:

من بعد ما کان رب الملك متبسما . . . الی أدنوه فی النجوى ویدنینی

در آن هنگامه که الطائع را کشان کشان بخانه شهریاری می‌بردند، همه گواهی به عزلش دادند. بهاء الدین دیلمی که «الطائع» را از مقام خلافت برانداخت با یاران و اصحاب خود به مشورت پرداخت که برای خلافت چه کسی را برگزینند.

همه باتفاق آراء گفتند، ابوالعباس، شایستگی خلافت را داراست، چه عباسیان در حقیقت ستم روا داشتند. بهاء الدوله یاران را بسوی ابوالعباس فرستاد تا او را به بغداد آورند، و خلافت را بر عهده وی گذارند. فرستادگان بهاء الدوله «ابوالعباس» را به بغداد آوردند، بهاء الدوله با بزرگان بغداد وی را استقبال کرد و پدارالخلافت واردش کردند و بهاء الدوله و مردم بغداد با خلیفه پیمان بستند.

بامرور در تاریخ ایران و عرب در قرون اولیه اسلامی باین نکته برخورد میکنیم که شهریاران بزرگ و دانشمندان نامی در تاریخ ترین دوره های تاریخ درخشندگی خاصی داشته اند. کوشش و مجاهدت ایشان بر آن بود که نگذارند عربها در ایران سیطره و آمادگی مطلق داشته باشند و گرمی بینم چند صباحی ملت ایران در چنگ فشار و قدرتهای غیر ایرانی گرفتار بود لیکن بزودی با آن هوش و تدبیر خود توانستند مظاهر خلوت را رنگ ایرانی بدهند و عادات و رسوم اعراب را از میان بردارند چنانکه در این مقاله گذشت ایرانیان خلافت عربی را بازیه مقاصد و نظرات خود قراردادند و توانستند حد اکثر استفاده را از عنوان خلافت برای پیش برد فرهنگ و دانش ایرانی ببرند.

بطوریکه میدانم خلافت عباس مقامی روحانی و مذهبی و سیاسی در قلمرو کشورهای اسلامی بود. خلیفه را جانشین پیامبر پاک و بزرگ اسلام میدانستند. اوفتوی جهاد میداد. این از هوش و تدبیر ایرانیان بود که از موقعیت خاص خلفا برای انجام مقاصد ملی خود استفاده کردند. در دوره های گذشته بخصوص در قرون وسطی مذهب نقش بزرگی در سیاست و اجتماع ایفا می کرد.

هوشیاران ایران با توجه باینکه بخدا و پیامبر اسلام معتقد بودند و ایمان داشتند معذلت نمیخواستند کوه نظران عرب بنام و عنوان مذهب از مردم سوء استفاده کنند. رشد فکری هم آن اندازه نبود که عربها را هوشیار سازند که خلیفه بغداد جانشین پیامبر خدا نیست.

از این رهگذر شهریاران هوشمند ایران ناچار شدند وجود خلیفه را دست-

آویزی برای اعمال نظرات خود قرار دهند و آراء و اندیشه‌های خود را بادت او اجرا کنند. برآستی آل بویه ایرانیانی باک نهاد و میهن پرست بودند و بانفوذ در دستگاه خلافت عربی توانستند سیطره عرب را از سرزمین ایران کوتاه سازند و مقدمات رشد حکومت ملی را فراهم کنند. بگفته مهیار دیلمی: «دنیا میدانند که ایرانیان مسکن خود را بر فراز ماه و ستارگان بنا نهادند و کاخ بزرگی و عظمت خویش را بر روی آفتاب ساختند»^۱.

۱- دیوان مهیار دیلمی - چاپ قاهره.

منابع مورد استفاده این مقاله

- ۱ - محاضرات تاریخ الامم اسلامیه محمد خضری استاد تاریخ اسلامی در دانشگاه قاهره .
- ۲ - تجارب الامم ابن مسکویه - ۲ جلد - چاپ قاهره .
- ۳ - دیوان شریف رضی چاپ بیروت .
- ۴ - تاریخ سیاسی اسلام تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن - استاد دانشگاه قاهره و شیکاگو چاپ مصر .
- ۵ - هلال صابی - ابوالحسن بن محسن بن ابی اسحق ابراهیم کاتب - چاپ قاهره .
- ۶ - فجر الاسلام احمد امین - استاد دانشگاه مصر .
- ۷ - ضحی الاسلام احمد امین - استاد دانشگاه مصر .
- ۸ - ظهر الاسلام احمد امین .